

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقه سیاست

دوفصلنامه علمی - تخصصی

سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۱



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: سید جواد حسینی خواه



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ حسین ارجینی (عضو هیأت علمی دانشگاه معارف اسلامی، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ علیرضا اسلامیان (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سیدسجاد ایزدهی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سید جواد حسینی خواه (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ عباس کعبی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

دبیر اجرایی: محمد حسن استاد میرزا

ویراستار: محسن اکبری

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا: محسن شریفی

مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

مجوز انتشار نشریه مطالعات فقه سیاست در زمینه فقه و علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





Jurisprudential Examination of the Validity of the Ruling of the Ruler on Sighting the Crescent

Mohsen Faqih¹

Abstract

Unity is an important element for the society we live in, as well as for the Islamic system. One of the issues that cause differences among people is the issue of sighting the crescent moon and declaring the beginning of the month. Due to the difference in the jurisprudential principles held up by each religious authority, they differ in their opinion about determining the day of Eid. This difference of opinion in turn weakens the religion and creates doubts among the people. One of the ways to resolve this dispute is to acknowledge and accept the validity of the ruling of the governing authority about the sighting of the crescent moon. The present article is therefore focused on the feasibility and proofs for the validity of the ruling of a qualified Muslim ruler or religious authority. The present article that uses an inferential method proves that the arguments and proofs transmitted with regards to the authority of the jurist can prove the validity of the ruler's hukm (ruling). Even if there are problems in these arguments, the discussion regarding the authority of the jurist over non-litigious affairs can help us solve the problem. In addition to the general traditions that indicate the absolute validity of the ruler's ruling, some traditions specifically point to the validity of the ruler's ruling regarding the sighting of the crescent moon. The

1. Lecturer at the post graduate level of Islamic jurisprudence and legal theories (faqih.m@gmail.com)



normative conduct (seerah) and the fact that chaos and mayhem may prevail if there is no such mechanism, are also other reasons for accepting the ruler's ruling on the issue of seeing the crescent moon. None of the reasons that have been stated to prove the invalidity of the ruler's ruling have the ability to prove that claim. There is no room to stick to any practical principle, nor are there any traditions to prove the invalidity of the ruler's ruling.

Keywords: Rule of law, sighting of the crescent moon, jurisprudence and non-litigious affairs.



بررسی فقهی اعتبار حکم حاکم در رؤیت هلال

محسن فقیهی^۱

چکیده

مسأله وحدت در نظام اسلامی، اهمیت بسیار زیادی دارد. یکی از مسائلی که موجب اختلاف در بین مردم می‌شود، بحث رؤیت هلال و اعلام اول ماه است که به خاطر اختلاف در مبانی فقهی مسأله، در تعیین روز عید، اختلاف نظر فقهی پدید می‌آید. این امر، موجب وهن مذهب و ایجاد برخی شبهات در بین مردم می‌شود. یکی از راه‌های برطرف کردن این اختلاف، معتبر بودن حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال است. بنابراین سؤال، مقاله حاضر بر امکان‌سنجی و ادله اعتبار حکم حاکم، متمرکز است. نوشتار حاضر با ابتناء به روش اجتهادی، اثبات می‌کند که ادله نقلی ولایت فقیه، قابلیت اثبات اعتبار حکم حاکم را دارند؛ حتی در صورت اشکال در این دلایل، بحث ولایت فقیه بر امور حسبیه در این بحث گره‌گشا است. افزون بر روایات کلی که دلالت بر اعتبار حکم حاکم به طور مطلق دارند، برخی روایات به‌طور خاص به اعتبار حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال، نظر دارند. سیره و لزوم هرج و مرج نیز دلایل دیگری برای پذیرش حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال است. دلایلی که برای اثبات عدم اعتبار حکم حاکم بیان شده است، هیچ کدام توانایی اثبات آن ادعا را ندارد؛ نه جایی برای تمسک به اصل وجود دارد و نه روایات، توان اثبات عدم اعتبار حکم حاکم را دارند.

واژگان کلیدی: حکم حاکم، رؤیت هلال، ولایت فقیه و امور حسبیه.

۱. مدرّس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم؛ faqih.m@gmail.com



مقدمه

یکی از مباحث مهمی که در نظام اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله «وحدت» است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳) معمولاً وقتی سخن از وحدت به میان می‌آید، وحدت شیعه و اهل تسنن به ذهن خطور می‌کند که البته بسیار مهم و ضروری است؛ ولی از آن مهم‌تر، وحدت بین خود شیعیان است؛ یعنی حدّ اقلّ شیعیان بین خودشان اختلافی نداشته باشند؛ ولی باز هم مهم‌تر از آن، وحدت بین شیعیان یک کشور است؛ یعنی دست کم، شیعیانی که در یک کشور زندگی می‌کنند، نباید اختلافی داشته باشند.

یکی از مسائلی که گاهی موجب اختلاف بین مردم می‌شود، مسأله رؤیت هلال است که با توجه به اختلاف فتاوایی که بین فقیهان در مبانئ این مسأله وجود دارد، شاهد اختلاف در تعیین روز اول ماه هستیم. همه ساله با فرا رسیدن ماه مبارک رمضان، این بحث مطرح می‌شود که وضعیت رؤیت هلال به چه شکل خواهد بود؟ طبق نظر فلان مرجع، چه روزی آغاز ماه مبارک رمضان خواهد بود و طبق نظر مرجع دیگر چه‌طور؟ البته این مسأله در پایان ماه مبارک رمضان، شکل جدی‌تری به خود می‌گیرد؛ زیرا در آغاز ماه، نهایت این است که روز آخر شعبان را افراد روزه می‌گیرند؛ حال یا جزء ماه رمضان خواهد بود یا اینکه روزه مستحب، محسوب خواهد شد، ولی در آخر ماه مبارک رمضان، به دلیل اینکه روزه گرفتن در عید فطر حرام است، دوران بین وجوب و حرمت خواهد بود، و اگر عید باشد روزه حرام است و اگر آخر ماه مبارک رمضان باشد، روزه واجب خواهد بود و به همین خاطر، اختلاف در آخر ماه، مشهودتر است.

در گذشته با توجه به اینکه ارتباط مناطق مختلف با یکدیگر مشکل بوده است، بر فرض که در منطقه‌ای روز عید با منطقه دیگر فرق داشته باشد، ولی این مسأله به چشم نمی‌آمده و مشکلی ایجاد نمی‌کرده است؛ اما با توجه به گسترش ارتباطات بین مناطق مختلف و افراد مختلف، اختلاف در تعیین روز عید مشکل‌ساز شده است. برای مثال، اختلاف در تعیین اول و آخر ماه می‌تواند منجر به اختلاف در سایر مناسبت‌ها، مانند شب قدر، ایام حج، اربعین و... نیز بشود که زمینه اختلاف در بین مسلمانان را ایجاد می‌کند. این اختلاف حتی اگر بین کشورهای مختلف باشد، جلوه خوبی ندارد، چه رسد به اینکه در خود یک کشور و حتی گاهی درون یک خانواده شاهد چنین اختلافی باشیم. اینکه در یک خانه، شخصی بر سر سفره غذا بنشینند و عید را تبریک بگویند و دیگری در حال روزه، مشغول اعمال آخر ماه مبارک رمضان



باشد، قطعاً پسندیده نیست و موجب وهن مذهب خواهد بود، و شبهات زیادی را در ذهن مردم نسبت به حقانیت دین ایجاد می‌کند. این اتفاقات به هیچ وجه با وحدت سازگار نیست، و نمی‌تواند مطلوب خداوند متعال باشد.

یکی از راه‌های رسیدن به وحدت این است که حکم حاکم فصل الخطاب باشد و در مسأله رؤیت هلال، حکم حاکم را به عنوان راهی برای اثبات هلال معتبر بدانیم.

در این مقاله، قصد داریم به بررسی این نکته بپردازیم که آیا از لحاظ شرعی می‌توان حکم حاکم را به عنوان طریق معتبری برای اثبات اول ماه به حساب آورد؟ آیا این مسأله، در گرو پذیرش ولایت مطلقه فقیه است؟ در صورت عدم پذیرش ولایت مطلقه فقیه، چگونه می‌توان اعتبار حکم حاکم در رؤیت هلال را ثابت کرد؟

البته در بین فقیهان، سخن از اعتبار یا عدم اعتبار حکم حاکم مطرح شده است؛ ولی در اینجا سعی داریم با نگاهی جامع به اطراف قضیه، حجیت آن را از راه‌های مختلف به اثبات برسانیم.

۱. ادله حجیت حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال

با توجه به ارتباطی که بین این مسأله و بحث ولایت فقیه وجود دارد، اگر کسی ولایت مطلقه فقیه را بپذیرد، با همان ادله می‌توان حجیت حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال را نیز ثابت کرد. البته علاوه بر ادله کلی ولایت فقیه، ادله خاصی نیز داریم که در خصوص بحث رؤیت هلال بر حجیت حکم حاکم دلالت دارند. در نتیجه حتی با فرض عدم پذیرش مسأله ولایت فقیه، می‌توان از حجیت حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال دفاع کرد. از این روی، ما در این قسمت به هر دو نوع از ادله اشاره خواهیم کرد.

۱-۱. روایات کلی دال بر لزوم رجوع مردم به حاکم (ادله نقلی ولایت فقیه)

برخی از روایات به طور کلی دستور رجوع به قول حاکم را داده‌اند که اطلاق یا عموم این روایات، شامل بحث رؤیت هلال نیز خواهد بود. در اینجا به این روایات اشاره خواهیم کرد:

۱-۱-۱. مقبوله عمر بن حنظله

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَتَنَاهَا مَنَازِعَةً فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ أَيَحْلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ



أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا، لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ» قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَالَيْنَا رَدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ. (كلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۷)

در این روایت، امام صادق علیه السلام مردم را موظف به مراجعه به حاکم شرع می‌داند و عدم پذیرش حکم او را، استخفاف به حکم خدا می‌داند. در این روایت، حجیت حکم حاکم منحصر به فرض خاصی نشده است و اطلاق آن، مسأله رؤیت هلال را نیز شامل می‌شود. در نتیجه، دلالت روایت مشکلی ندارد.

اما از لحاظ سندی، در سند این روایت، روایتی وجود دارند که بیشتر آنها امامی و ثقه هستند. فقط دو نفر در انتهای سند قرار دارند که مورد بحث هستند. یکی «داود بن الحصین الأسدی» است که ثقه است، ولی مذهبش واقفی است. البته ظاهراً روایاتی که مشایخ از وی گرفته‌اند، مربوط به قبل از واقفی شدن است و از این جهت باید او را امامی به حساب آورد. حتی اگر این سخن را نپذیریم، با فرض ثقه بودن راوی، واقفی بودن او هر چند وصف صحت را از روایت سلب می‌کند و نمی‌توان به چنین روایتی «صحیح» گفت، لکن حجیت روایت به جای خود باقی است و چنین روایتی «موثق» خواهد بود.

نفر آخر در این سند نیز «عمر بن حنظله» است که علی‌رغم برخی اشکالات وارد شده در مورد او (ن.ک. خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۲، ص ۸۴)، با توجه به شواهد متعددی^۱ می‌توان حکم به وثاقت او کرد که بیان کامل آن، مجال دیگری می‌طلبد. نامیده شدن این روایت به «مقبوله» نیز گویای پذیرش این روایت در نگاه فقیهان است.

۱-۱-۲. توقیع شریف

«وَفِي كِتَابِ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعَمَةِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا، قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ

۱. یکی از شواهد ثقه بودن «عمر بن حنظله»، بیان شهید ثانی است. شهید ثانی با وجود سختگیری زیادی که در پذیرش روایات دارد، او را ثقه می‌داند: «وعمر بن حنظلة لم ينص الأصحاب فيه بجرح وتعديل، لكن أمره عندي سهل، لأني حققت توثيقه من محل آخر وإن كانوا قد أهملوه.» (مامقانی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۲)



مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام: أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أَرْشَدَكَ اللَّهُ وَتَبَّتْكَ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ، وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، فَإِنَّهُ تَقْتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي. (حَرَّ عَامِلِي، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۴۰)

در این روایت، حضرت حجت علیه السلام وظیفه مردم را در حوادث واقعه، رجوع به حاکم شرع می‌داند و تعبیر «حوادث واقعه» شامل رؤیت هلال نیز می‌شود و بدین ترتیب، روایت گواه بر مدّعی ما خواهد بود.

از جهت سندی نیز شیخ صدوق این روایت را از «محمد بن محمد بن عصام» نقل می‌کند که درباره او توثیقی نیامده است. «محمد بن یعقوب» هم که همان «کلینی» است و امامی و ثقه و جلیل. درباره «اسحاق بن یعقوب» هم توثیقی وارد نشده است و در نتیجه، در نگاه بدوی از لحاظ سندی، این توقیع، وضعیت خوبی ندارد و به همین خاطر مورد اشکال آقای خویی واقع شده است. (خویی، همان، ص ۸۲)

اما به نظر می‌رسد مشکل سندی توقیع، قابل برطرف شدن باشد؛ زیرا در مورد «محمد بن محمد بن عصام» باید گفت که او از مشایخ «صدوق» است و صدوق از او نقل روایت می‌کند و همین، نشانگر جایگاه والای اوست. اینکه نام او در کتب رجالی نیامده است، دلیل بر ضعف نیست. گاهی بعضی از افراد به خاطر معروف بودنشان شاید نامشان در کتب رجالی نیامده باشد.

نکته دیگر در این زمینه این است که نقل متن روایت فوق بر اساس نقل شیخ صدوق بود. همین روایت را شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» نقل کرده است که در آن سند، خبری از «محمد بن محمد بن عصام» نیست. در سند شیخ طوسی آمده است: «وَأَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُلوَيْهِ وَأَبِي غَالِبٍ الزُّرَّارِيِّ وَغَيْرِهِمَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ...» (طوسی، ۱۴۱۱، ص ۲۹۰)

مشکل دیگر سند هم که مربوط به «اسحاق بن یعقوب» بود، قابل دفع است؛ زیرا درست است که درباره او توثیقی نیامده، ولی او از مشایخ کلینی است، و کلینی، از او نقل حدیث می‌کند و همین، نشانگر جایگاه بلند او است؛ زیرا کلینی از هر کسی نقل حدیث نمی‌کند.

همچنین با توجه به اینکه «اسحاق بن یعقوب» که نویسنده نامه است، برادر کلینی می‌باشد، قطعاً نامه را خود کلینی هم دیده است. همچنین با توجه به اینکه کلینی در عصر غیبت صغری زندگی می‌کرده، از این توقیعات زیاد دیده و خط امام را می‌شناخته است. اگر



مشکلی بود آن را در کتابش نمی‌آورد. پس روایت، از جهت سندی قابل استناد است.

۳-۱-۱. مشهوره اُبی خدیجه

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّا كُنْمْ أَنْ يَحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ، وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا، فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا، فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.» (کلینی، همان، ج ۷، ص ۴۱۲)

هرچند این روایت در مورد قضاوت است؛ لکن با توجه به اینکه قضاوت غیر شیعه، حکم به هلال را در جمله اختیارات خود می‌دانستند - چه مسبوق به نزاع باشد یا نه - به قرینه مقابله در این روایت همان اختیارات برای قاضی شیعه نیز اثبات می‌شود. (اسلامی، ۱۳۸۹)

از جهت سند نیز، تمامی روات، امامی و ثقة هستند و روایت صحیح است.

۴-۱-۱. بررسی دلای ادله لزوم رجوع مردم به حاکم

برخی در دلالت این روایات، خدشه وارد کرده‌اند. به عنوان نمونه، صاحب حدائق می‌نویسد: «وَأَنْتَ خَبِيرٌ بِأَنَّ لِّلْمُنَاقَشَةِ فِي ذَلِكَ مَجَالًا: أَمَّا الْمَقْبُولَةُ الْمَذْكُورَةُ وَنَحْوُهَا فَإِنَّ الْمُتَبَادِرَ مِنْهَا بِقَرِينَةِ السِّيَاقِ وَالْمَقَامِ إِنَّمَا هُوَ الرَّجُوعُ فِي مَا يَتَعَلَّقُ بِالِدَّعَاوِي وَالْقَضَاءِ بَيْنَ الْخَصُومِ أَوْ الْفِتْوَى فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، وَهُوَ مِمَّا لَا نَزَاعَ فِيهِ لِإِخْتِصَاصِ الْحَاكِمِ بِهِ إِجْمَاعًا نَصًّا وَفِتْوَى.» (بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۳، ص ۲۵۹)

به نظر ایشان، این روایات، مربوط به بحث فتوا و قضاوت هستند و حجّیت حکم حاکم در این امور نیز مورد اتفاق است و کسی منکر آن نیست؛ ولی روایت، با بحث رؤیت هلال - که خارج از حیطه فتوا و قضاوت است - ارتباطی ندارد.

مرحوم نراقی و آیت الله خویی نیز نظیر همین اشکال را مطرح کرده‌اند. (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۴۱۹؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۲، ص ۸۴)

در پاسخ به این اشکال باید گفت:

اولاً: کلمه «الحوادث» که در توقیع شریف آمده، جمع محلی به «ال» و مفید عموم است و در نتیجه، همه حوادثی را که برای شیعیان به وجود می‌آید شامل می‌شود. در اصل، شأن صدور این روایات، ایجاد گشایش برای شیعیان است که در نبود امام معصوم، مشکلاتشان حل شود، و همان‌طور که در حضور معصوم مشکل رؤیت هلال نبوده و مردم به معصوم مراجعه می‌کردند، در زمان غیبت نیز برای رفع مشکل باید به فقیه مراجعه کرد.



ضمن اینکه باید توجه داشت که مورد، مخصّص نیست؛ یعنی با فرض اینکه روایت در مورد قضاوت صادر شده باشد، باز هم فقراتی از این روایات، عمومیت دارند؛ مثلاً «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيَّكُمْ» تعبیر عامی است که مفهوم گسترده‌ای دارد و اختصاص به مورد خاصی ندارد.

ثانیاً: بر فرض، اگر در شمول این روایات تردیدی باشد، بحث رؤیت هلال، خودش از مسایلی است که می‌تواند زمینه نزاع و اختلاف باشد. برای مثال، اگر شخصی قرار بوده قرض خودش را اوّل ماه پرداخت کند؛ اختلاف در رؤیت هلال، سر رسید قرض را دچار ابهام خواهد کرد. مانند این مورد، نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که با توجه به مجموع آنها متوجه می‌شویم که بحث رؤیت هلال، صرف یک بحث موضوع شخصی نیست که بگوییم ربطی به حاکم ندارد؛ بلکه کاملاً امری اجتماعی و زمینه‌ساز بروز مشکلات و نزاع‌های جدّی می‌تواند باشد. پس به طور قطع، رؤیت هلال، یکی از مصادیق «حوادث واقعه» خواهد بود و حاکم در این زمینه، حقّ ورود خواهد داشت.

با توضیحاتی که داده شد معلوم می‌شود قیاس بحث رؤیت هلال با مسأله نجاست اشیاء درست نیست، و سخن صاحب حدائق، مبنی بر یکسان‌انگاری این دو، قابل قبول نیست. (بحرانی، همان، ج ۱۳، ص ۲۶۰)

صاحب جواهر در پاسخ به این عقیده که این روایات مربوط به نزاع و مخاصمه است، به اطلاق ادله استناد کرده است، و تشکیک در آن را، به هیچ وجه قابل دفاع نمی‌داند. (نجفی، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۶۸۹)

۱-۲. اعتبار حکم حاکم از طریق ولایت بر امور حسبيه

دلیل اوّل، شامل ادله نقلی ولایت فقیه بود که دلالت بر پذیرش حکم حاکم در تمام امور دارد. اگر این مسأله ثابت شود، رؤیت هلال هم به‌عنوان یکی از مصادیق آن، قابلیت اثبات با حکم حاکم را خواهد داشت و مفروض مقاله حاضر نیز، امکان و مفید بودن ادله ولایت فقیه برای اثبات مدّعی مقاله حاضر می‌باشد.

حال باید دید بر اساس نظر کسانی که ولایت مطلقه فقیه را نمی‌پذیرند، آیا می‌توان به‌گونه دیگری اعتبار حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال را ثابت کرد؟ افرادی، مثل آیت الله خویی که در ادله ولایت فقیه اشکال می‌کنند، آیا لزوماً به معنای عدم اعتبار حکم حاکم در نزد آنان است؟

به نظر می‌رسد بتوان از راه دیگری، ایشان را موافق با مسأله دانست؛ به این صورت که درست است که امثال آقای خویی، ادله ولایت فقیه را قبول ندارند؛ ولی در موارد ضرورت از باب حسبه قبول دارند. ایشان در این باره می‌نویسد:



«انّ الولاية لم تثبت للفقيه في عصر الغيبة بدليل وإثما هي مختصة بالنبي والأئمة عليهم السلام، بل الثابت حسبما تستفاد من الروایات أمران: نفوذ قضائه وحجية فتواه، وليس له التصرف في مال القصر أو غيره ممّا هو من شؤون الولاية إلّا في الأمر الحسبي؛ فإنّ الفقيه له الولاية في ذلك لا بالمعنى المدعى؛ بل بمعنى نفوذ تصرفاته بنفسه أو بوكيله وانعزال وكيله بموته، وذلك من باب الأخذ بالقدر المتيقّن لعدم جواز التصرف في مال أحد إلّا بإذنه؛ كما أنّ الأصل عدم نفوذ بيعه لمال القصر أو الغيب أو تزويجه في حق الصغير أو الصغيرة، إلّا أنّه لمّا كان من الأمور الحسبية ولم يكن بدّ من وقوعها في الخارج، كشف ذلك كشفاً قطعياً عن رضى المالك الحقيقي وهو الله (جلّت عظمتة) وأنّه جعل ذلك التصرف نافذاً حقيقة، والقدر المتيقّن ممّن رضى بتصرفاته المالك الحقيقي، هو الفقيه الجامع للشرائط. فالثابت للفقيه جواز التصرف دون الولاية.» (خویی، همان، ج ۱، ص ۳۶۰)

با توجه به این سخن ایشان، اگر مسأله رؤیت هلال را از امور حسبيه بدانیم، آنگاه طبق عقیده ایشان و هر فقیه دیگری که ولایت فقیه را از باب امور حسبيه ثابت بدانند، فقیه ولایت دارد و باید به او رجوع کرد.

برای توضیح این مطلب که چگونه بحث رؤیت هلال از امور حسبيه به حساب بیاید، به دو صورت می‌توان بیان کرد:

الف) هرچند در حالت عادی ضرورتی متوجّه این مسأله نیست تا بحث امور حسبيه مطرح شود؛ ولی در شرایط امروزی با توجه به وسعت ارتباطات میان مردم، اختلاف در این مسأله، موجب بروز مشکلات زیادی، مانند وهن مذهب و ایجاد تفرقه بین مردم می‌شود. در اینجا می‌توان گفت که نیاز است از باب ضرورت و برای جلوگیری از اختلال نظام، کسی متولّی این امر شود که این مسأله را حلّ کند و برای این منظور، به فقیه مراجعه می‌کنیم. (اسلامی، همان)

ب) راه دیگر این است که اگر اصل تشکیل حکومت را از امور حسبه دانستیم و گفتیم که لازم است افرادی حکومت تشکیل دهند تا امور جامعه مختل نباشد؛ در این صورت، وقتی فقیه حکومت تشکیل داد، از لوازم تشکیل حکومت این است که بحث اعلام ابتدای ماه‌های قمری را نیز داشته باشد؛ با این فرض که این مسأله از امور حکومتی است. با این بیان، دیگر نیاز به اثبات ضرورت ورود به مسأله رؤیت هلال نیست؛ زیرا بر اساس این نگاه، وقتی اصل حکومت بر اساس ضرورت تشکیل شد، لوازم آن به صورت تبعی به دنبال آن خواهد آمد و نیاز به اثبات ضرورت در خصوص توابع نداریم. (همان)



۱-۳-۱. روایات خاص

علاوه بر روایاتی که به طور کلی حکم حاکم را نافذ می‌دانند، برخی روایات در خصوص مسأله رؤیت هلال وجود دارند که دلالت بر اعتبار حکم حاکم دارند؛ مانند:

۱-۳-۱-۱. صحیحہ محمد بن قیس

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا شَهِدَ عِنْدَ الْإِمَامِ شَاهِدَانِ أَنَّهُمَا رَأَيَا الْهَالَالَ مُنْذُ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، أَمَرَ الْإِمَامُ بِالْإِفْطَارِ وَصَلَّى فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، إِذَا كَانَا شَهِدَا قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ. فَإِنْ شَهِدَا بَعْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ، أَمَرَ الْإِمَامُ بِإِفْطَارِ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَأَخَّرَ الصَّلَاةَ إِلَى الْغَدِ فَصَلَّى بِهِمْ.» (کلینی، همان، ج ۴، ص ۱۶۹)

همان‌گونه که از این روایت مشخص است، هنگام شهادت شهود، امام امر به افطار می‌کند و دستور به اقامه نماز عید می‌دهد. مردم نیز موظف هستند طبق دستور امام عمل کنند. این نشان می‌دهد بحث اعلام عید یک امر حکومتی است و با حکم حاکم انجام می‌شود. در ضمن تمامی افرادی که در سلسله سند این روایت آمده‌اند، امامی و ثقة هستند و روایت صحیح است. نکته قابل توجه در این روایت این است که در فرض شهادت شهود به رؤیت هلال در بعدازظهر، امام حکم به افطار آن روز می‌کند؛ ولی نماز را به فردای آن روز موکول می‌کند. از اینجا مشخص می‌شود بحث برگزاری نماز عید فطر و تشکیل این اجتماع عظیم وحدت‌آور، بسیار مهم بوده است که حتی گاهی یک روز دیرتر این کار می‌تواند انجام شود؛ و این خود، شاهی است بر اینکه تفرقه در اعلام عید و برگزاری نماز در دو روز، درست نیست.

آقای خویی به این روایت اشکال گرفته و لزوم اطاعت در این روایت را از این باب دانسته‌اند که چون امام معصوم حکم کرده است و امام، مفترض الطاعة می‌باشد، پس باید همه از او تبعیت کنند؛ و در مورد فقیه، نمی‌توان چنین سخنی را مطرح کرد. (خویی، همان، ج ۲۲، ص ۸۰-۸۱)

مرحوم نراقی نیز ظهور روایت را در امام معصوم می‌داند: «وَأَمَّا الصَّحِيحَةُ، فَهِيَ وَارِدَةٌ فِي حَقِّ الْإِمَامِ، وَهُوَ الظَّاهِرُ فِي إِمَامِ الْأَصْلِ.» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۴۲۰)

صاحب حدائق نیز نظیر همین مطلب را اعتقاد دارد و احتمال شمول روایت نسبت به فقیه را منتفی می‌داند: «وَأَمَّا صَحِيحَةُ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، فَالظَّاهِرُ مِنْ لَفْظِ الْإِمَامِ فِيهَا، إِنَّهَا هِيَ إِمَامِ الْأَصْلِ أَوْ مَا هُوَ الْأَعْمُ مِنْهُ وَمِنْ أُمَّةِ الْجَوْرِ وَخُلَفَاءِ الْعَامَةِ الْمُتَوَلِّينَ لِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ؛ فَإِنَّ الْإِمَامَ إِنَّمَا يَحْتَمِلُ إِنْصِرَافَهُ إِلَى مَنْ عَدَا مِنْ ذِكْرِنَاهُ فِي مِثْلِ إِمَامَةِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ حَيْثُ اشْتَرَطَ



بالإمام، وأما في مثل هذا المقام، فلا مجال لإحتمال غير من ذكرناه بحيث يدخل فيه الفقيه.»
(بحرانی، همان، ج ۱۳، ص ۲۶۰)

ولی به نظر می‌رسد همان‌طور که بعضی از فقها نیز تصریح کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۰، ص ۲۶۱)، کلمه «امام» در این روایت، اختصاصی به امام معصوم ندارد که تبعیت را از آن لحاظ، واجب بدانیم؛ بلکه شامل هر حاکمی می‌شود. استعمال کلمه «امام» در موارد دیگر نیز؛ مؤید همین مطلب می‌باشد.

ضمن اینکه بنابر احتمال دومی که در عبارت صاحب حدائق بود، و مراد از امام را اعم از امام معصوم و خلفای متوالی امور مسلمانان دانست، باز هم مطلب ثابت می‌شود؛ زیرا نکته مورد نظر ایشان این است که امام، یعنی حاکم؛ پس شامل فقیه نمی‌شود. در حالی که در زمان فعلی که حکومت با ولی فقیه است، دیگر جای اشکال نخواهد بود.

به علاوه، با فرض اینکه مراد از امام در این روایت، امام معصوم باشد، اصل اولیه بر این است که نایب امام در زمان غیبت، همه شئون امام را دارا باشد، مگر موارد خاصی که می‌دانیم اختصاص به امام معصوم دارد. پس وقتی دلیل بر اختصاصی بودن این ویژگی امام نداریم، طبق اصل اولیه باید بگوییم نایب امام نیز همان خصوصیت را داراست.

۲-۳-۱. صحیحہ عیسی بن ابی منصور

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْيَوْمِ الَّذِي يُشَاكُ فِيهِ. فَقَالَ: يَا غُلَامُ! اذْهَبْ فَانْظُرْ (أَصَامَ السُّلْطَانُ) أَمْ لَا؟ فَذَهَبَ، ثُمَّ عَادَ، فَقَالَ: لَا. فَدَعَا بِالْغَدَاءِ، فَتَعَدَّيْنَا مَعَهُ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۰، ص ۱۳۱)

در این روایت، امام صادق عليه السلام برای تعیین تکلیف در یوم الشک، کسی را مأمور می‌کند که برود و وضعیت را از سلطان جو یا شود و طبق آن عمل می‌کند. این روایت، نشانگر این است که حکم به اول ماه یک امر حکومتی و به دست حاکم بوده است.

از لحاظ سندی نیز، روایت مشکلی ندارد؛ زیرا شیخ صدوق که امامی و ثقة است و عیسی بن ابی منصور نیز امامی و ثقة است. اسناد شیخ صدوق به عیسی بن ابی منصور نیز درست است و روایت از نظر سندی صحیح است.

امکان دارد به دلالت این روایت اشکال شود که امام به خاطر تقیه این کار را کردند و دلیل نمی‌شود که حکم شرعی واقعی نیز همین باشد.

در پاسخ باید گفت که در بیان اصل حکم، تقیه‌ای صورت نگرفته، و تقیه در تطبیق مصداق



بوده است؛ یعنی اینکه مصداق ولیّ امر در آن زمان، خلیفه عباسی باشد از باب تقیه پذیرفته شده است؛ ولی اصل حکم به اینکه در بحث روزه و افطار باید به نظر حاکم رجوع کرد، تقیه‌ای نبوده است. (اسلامی، همان)

بر اساس «أصالة الجهة» اصل بر این است که جهت صدور روایت، تقیه نیست، و امام، در مقام بیان حکم واقعی است. اگر از حمل بر تقیه گریزی نباشد، باید به مقدار ضرورت اکتفا کرد و در اینجا قدر متیقّن این است که تطبیق مصداق را تقیه‌ای بدانیم، و نیازی به این نیست که اصل بیان حکم را نیز تقیه‌ای به حساب بیاوریم.

ضمن اینکه می‌توان گفت اصلاً در این مورد، ضرورتی برای تقیه نبوده است و امام می‌توانست با اظهار بی‌اطلاعی از حکم سلطان، روزه بگیرد. لزومی نداشت که شخص امام پیگیر ماجرا شود تا از اعلام یا عدم اعلام عید، آگاه گردد.

افزون بر اینکه در این مسأله، داعی بر کذب هم وجود نداشته است؛ یعنی هرچند سلطان جور بوده است، ولی دلیلی نداشته که به صورت عمدی بخواهد اوّل ماه را به صورت اشتباه به مردم معرفی کند. وقتی در مورد سلطان جور، امام، حکم به تبعیت از او می‌دهد، وضعیت در زمان ما که حاکم عادل، زمام امور را در دست دارد، کاملاً واضح خواهد بود.

۳-۱-۳. صحیح محمد بن مسلم (الف)

«وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا لَأَجَزْنَا شَهَادَةَ الرَّجُلِ إِذَا عَلِمَ مِنْهُ خَيْرٌ مَعَ يَمِينِ الْخَصْمِ فِي حُقُوقِ النَّاسِ؛ فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُؤْيَا الْهَلَالِ فَلَا.» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۴-۵۵)

این روایت درباره بحث قضاوت و تفاوت بین حقّ الناس و حقّ الله است؛ ولی از اینکه رؤیت هلال در انتهای روایت ذکر شده است می‌توان فهمید که مفروض این روایت این بوده که امر رؤیت هلال منوط به نظر حاکم یا قاضی بوده است. در غیر این صورت، ذکر رؤیت هلال در این روایت، هیچ وجهی نداشت. (اسلامی، همان)

در ضمن تمامی افراد موجود در سند این روایت، امامی و ثقه هستند و روایت از جهت سندی، صحیح است.

۴-۱-۳. صحیح محمد بن مسلم (ب)

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ



أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُجِيزُ فِي الدِّينِ شَهَادَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَيَمِينَ صَاحِبِ الدِّينِ وَلَمْ يُجِزْ فِي الْهَلَالِ إِلَّا شَاهِدَيْنِ عَدْلٍ. (عاملي، همان، ج ۲۷، ص ۲۶۴)

دلالت این روایت مانند روایت قبل است و از جهت سندی نیز، تمامی روایات امامی و ثقه هستند و روایت، صحیح است.

۵-۳-۱. موثقۀ عبدالحمید ازدی

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْفَضْلِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُعَمَّرُ بْنُ خَلَادٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَكُونُ فِي الْجَبَلِ فِي الْقَرْيَةِ، فِيهَا خَمْسُمِائَةٍ مِنَ النَّاسِ. فَقَالَ: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ، فَصُمْ بِصِيَامِهِمْ وَأَفْطِرْ بِفِطْرِهِمْ. (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۶۳)

در این روایت، شخصی از امام سؤال می کند که وارد شهر غریبی می شوم و در آنجا پانصد نفر ساکن هستند. امام می فرماید: «اگر اینگونه است روزه و افطارت را بر اساس مردم همانجا انجام بده.» از این روایت استفاده می شود که روزه و افطار مردم شهر بر اساس یک حکم واحدی بوده که طبیعتاً حکم حاکم می باشد و گرنه ارجاع به صوم و افطار مردم با وجود اختلاف بین آنها، بی معنا خواهد بود.

تمامی روایات به کار رفته در سند این حدیث، امامی و ثقه هستند. فقط «علی بن حسن بن علی بن فضال» است که فطحی مذهب است؛ ولی او نیز ثقه است و در نتیجه، روایت «موثق» خواهد بود.

۴-۱. سیره

مرحوم محقق سبزواری، رجوع به حاکم در اموری، مثل رؤیت هلال را از مسلمّات عقلایی می داند و اعتقاد به وجود سیره، نسبت به این مطلب دارد. وی در این باره می نویسد:

«الظاهر أنَّ اعتبار حكم الحاكم في الجملة من المسلمّات العقلائية عند الناس؛ لأنَّ لكلَّ مذهب وملة حاكم وحكم في أمورهم الدّينية والدنيوية خصوصاً الأمور النوعية التي يحتاج النوع إليها. فالمقتضي للحجّة في حكم الجامع للشرائط موجود والمانع عنه مفقود؛ فلا بدّ من الإعتبار، فيصحّ أن يقال: إنَّ كل مورد يرجع فيه الناس بفطرتهم إلى الحاكم، يكون حكمه فيه معتبراً إلا مع ثبوت الردع، وقد ثبت الردع عن حكم من لم يكن جامعاً للشرائط من المسلمين؛



فکیف بغیرهم؟ واما الفقیه الإمامی الجامع للشرائط، فمقتضی فطرة الشیعة اعتبار حکمه إلا مع ثبوت الردع؛ لأنهم یرون حکمه حکم الإمام (علیه السلام).» (سبزواری، همان، ص ۲۵۹)

آقای حکیم نیز بیانی شبیه به بیان فوق دارد و می نویسد: «لم یکن بناء المسلمين في عصر صدور هذه النصوص وغيره على الإقتصار في الصوم والإفطار على الطرق السابقة، أعني: الرؤية، والبينة، فمن قام عنده بعض تلك الطرق أفطر مثلاً، ومن لم یقم عنده شیء منها، بقي على صومه؛ بل كانوا يرجعون إلى ولادة الأمر، من الحکام، أو القضاة. فإذا حکموا أفطروا بمجرد الحكم؛ و أقْل سبر و تأمل كاف في وضوح ذلك.» (حکیم، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۴۶۱)

به نظر می رسد ادعای سیره، ادعای گزافی نباشد. شواهد مختلفی دلالت بر این مسأله دارد. برای مثال، در بحث حج این گونه بوده که امیر الحاج - که از طرف حاکم نصب شده بود - دستور حرکت به سمت عرفات و ... را صادر می کرده و مشخص است که همه این اعمال، بر اساس یک نظر انجام می شده و سیره بر این بوده که در این امور، سخن حاکم معتبر است.

از طرفی این گونه نبوده که ائمه (علیهم السلام) بخواهند خلاف آن عمل کنند و مثلاً روز دیگری را به عنوان عرفه در نظر بگیرند. این نشان می دهد که رجوع به امر حاکم در بحث رؤیت هلال امر پذیرفته شده ای بوده است. اگر ائمه (علیهم السلام) راه دیگری را می رفتند، قطعاً خبرش به ما می رسید و حال آنکه هیچ خبری از این گونه مخالفت ها نیست.

۱-۵. لزوم هرج و مرج

اگر قرار باشد با اینکه حاکم، نظری را اعلام کرده است؛ ولی هر کسی بر اساس نظر خودش و بر اساس اینکه ماه را دیده یا خیر، و اینکه آیا شاهی نزد او شهادت داده یا خیر، بخواهد صوم و افطار کند، جامعه دچار هرج و مرج می شود؛ زیرا جامعه برای اجرای برنامه های خود، نیاز به وحدت رویه دارد و نمی شود نزد عده ای امروز عید باشد و نزد دیگری، عید نباشد. حکومت قرار است شخص روزه خوار را تعزیر کند. حال اگر او بگوید که من ماه را ندیده ام و به همین دلیل، روزه نمی گیرم؛ این موجب اختلال شده و زمینه اجرای احکام را از بین می برد. از طرف دیگر، روز عید فطر قرار است به عنوان جشنی در پایان ماه مبارک باشد که همه به یکدیگر تبریک بگویند و در نماز شرکت کنند و ...؛ مگر می شود نسبت به این امور، هر کسی بر اساس نظر خودش عمل کند و یکی، امروز نماز عید بخواند و دیگری فردا؟! آقای حکیم به این دلیل اشاره کرده و می نویسد: «بل كانوا يرجعون إلى ولادة الأمر، من الحکام أو القضاة؛ فإذا حکموا



أفطروا بمجرّد الحکم... کیف! و لولاه لزم الهرج و المرح.» (همان)

۲. مؤیدات حجّیت حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال

تا اینجا با ذکر دلایل مختلف، حجّیت حکم حاکم در مسأله رؤیت هلال را ثابت کردیم. دلایلی که از اعتبار کافی برخوردار بودند و اشکال سندی یا دلّالی متوجّه آنها نبود. حال قصد داریم به بیان شواهد دیگری برای اثبات مدّعی خود پردازیم که از نظر اتقان، در ردیف دلایل پیشین نیستند و به تنهایی توان اثبات مدّعا را ندارند؛ ولی ضمیمه کردن آنها به دلایل قبل، می‌تواند مؤیّدی بر آنها باشد. البته بر اساس مبنای «تراکم ظنون» خود همین دلایل ناتمام نیز، اگر چه به تنهایی قابلیت اثبات مطلب را ندارند؛ ولی ضمیمه آنها به یکدیگر، می‌تواند فقیه را به اطمینان رسانده و بر اساس آن فتوا داده شود.

۲-۱. فتوای برخی از پیشینیان

در علم اصول از جبران ضعف سند به واسطه عمل مشهور سخن به میان آمده است، و حقّ، نیز همین است که عمل مشهور می‌تواند از جهت دلّالی نیز به کمک فقیه بیاید؛ زیرا با توجّه به اینکه قدمای اصحاب در زمان غیبت صغری و نزدیک به آن می‌زیسته‌اند، به فضای صدور روایات نزدیک بوده و امکان دارد نسبت به ما، فهم بهتری داشته باشند؛ چرا که آنها به قرائنی دسترسی داشتند که شاید در اختیار ما قرار نگرفته باشد. البته این سخن، به معنای تقلید از آنان نیست؛ بلکه باید فهم مشهور را به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در فهم روایت دانست که در کنار عوامل دیگر، می‌تواند موجب شکل‌گیری ظهوری در روایت شود و در نهایت، این خود فقیه است که به نتیجه می‌رسد.

در بحث حکم حاکم نیز با مراجعه به اقوال پیشینیان، متوجّه می‌شویم هرچند این مسأله به طور صریح در کلام بسیاری از آنها نیامده است؛ ولی می‌توان از برخی عبارات آنها، اعتبار حکم حاکم را استفاده کرد.

به عنوان نمونه، شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «من لایحضره الفقیه» می‌نویسد: «وَمَنْ كَانَ فِي بَلَدٍ فِيهِ سُلْطَانٌ فَالْصَّوْمُ مَعَهُ وَالْفِطْرُ مَعَهُ.» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۲۷) البته ادامه کلام ایشان، نشانگر آن است که این حکم را از باب تقیه می‌دانند، و صحیح عیسی بن ابی منصور را نیز بر همان اساس در ذیل این عبارت می‌آورند؛ ولی پیش‌تر گفته شد که در این گونه موارد، تقیه در تطبیق مصداق بوده است و بیان حکم، تقیه‌ای نیست.



قاضی نعمان مغربی در «دعائم الإسلام» پس از بیان احکام یوم الشک می‌نویسد: «فأما من كان مع إمام أو بحیث يبلغه أمر الإمام، فقد حمل عنه ذلك؛ يصوم بصوم الإمام ويفطر بإفطاره.» (نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۷۲)

هرچند ظاهر این سخن، آن است که درباره امام معصوم بیان شده است؛ ولی به ضمیمه ادله ولایت فقیه می‌توان این مطلب را درباره حکم حاکم نیز جاری دانست.

شیخ طوسی رحمته الله نیز در کتاب «خلاف» آورده است: «إذا رأى هلال شهر رمضان وحده، لزمه صومه؛ قبل الحاكم شهادته أو لم يقبل، وكذلك إذا رأى هلال شوال أفطر.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۰۴) درست است که در این عبارت، ناظر به اعتبار یا عدم اعتبار حکم حاکم، سخنی به میان نیامده است، ولی تعبیر «قبل الحاكم شهادته أو لم يقبل» اشعار به این دارد که ثبوت هلال با حکم حاکم، مفروغ عنه بوده و بحث بر سر این بوده است که اگر شخصی خودش، ماه را دیده، ولی حاکم حکم نکرد، وظیفه چیست؟ یعنی با فرض اینکه حاکم حکم کند، معلوم است که وظیفه، تبعیت از حاکم است.

نکته دیگر آنکه در کلام پیشینیان معمولاً نقل فتوا با عبارت خود فقیهان کمتر انجام می‌شده است، و فقها با نقل روایت، فتوای خود را بیان می‌کردند. از ذکر روایات کلی، مثل مقبوله عمر بن حنظله یا روایات خاص ناظر به رؤیت هلال در کتب قدما، تا حدی می‌توان به این نتیجه رسید که شاید اعتبار حکم حاکم در نزد آنان مقبول بوده است.

خلاصه اینکه، عبارات پیشینیان، افزون بر عدم صراحت در مدعا، به حد شهرت نیز نرسیده است تا مصداقی برای شهرت فتوایی باشد؛ ولی می‌تواند به عنوان مؤیدی برای اعتبار حکم حاکم باشد.

۲-۲. ادعای امکان تحصیل اجماع توسط صاحب جواهر

صاحب جواهر رحمته الله معتقد است در مسایلی، مثل رؤیت هلال، می‌توان بر اعتبار حکم حاکم، تحصیل اجماع کرد. وی در پاسخ به شبهه اختصاص ادله ولایت فقیه به بحث نزاع و خصومت، می‌نویسد: «إذ هو كما ترى مناف لإطلاق الأدلة وتشكيك فيما يمكن تحصیل الإجماع عليه، خصوصاً في أمثال هذه الموضوعات العامة التي هي من المعلوم الرجوع فيها إلى الحكام؛ كما لا يخفى على من له خبرة بالشرع وسياسته وبكلمات الأصحاب في المقامات المختلفة.» (نجفی، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۶۸۹)



این سخن، هر چند نقل صریح اجماع نیست که با آن معامله «اجماع منقول» شود و صرف ادعای امکان تحصیل اجماع است؛ ولی این ادعا از شخصیتی، مثل صاحب جواهر که احاطه خوبی به اقوال مختلف داشته است، دست کم می‌تواند مؤیدی بر اعتبار حکم حاکم باشد.

۲-۳. برخی روایات غیر معتبر

علاوه بر روایاتی که پیش از این، درباره آن سخن به میان آمد، برخی دیگر از روایات وجود دارند که به خاطر مشکل سندی، آنها را در ردیف ادله نیاوردیم؛ ولی با توجه به دلالت خوبی که دارند می‌توانند به عنوان مؤیدی برای مدعای ما باشند.

- روایت رفاعة

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْعَبَّاسِ بِالْحِيرَةِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الصَّيَامِ الْيَوْمَ؟ فَقُلْتُ: ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ؛ إِنَّ صُمْتُ صُمْنَا وَإِنْ أَفْطَرْتُ أَفْطَرْنَا. فَقَالَ: يَا غُلَامُ! عَلَيَّ بِالْمَائِدَةِ. فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَأَنَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. فَكَانَ إِفْطَارِي يَوْمًا وَقَضَاؤُهُ أَيْسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَلَا يُعْبَدَ اللَّهُ.»

(کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۸۳)

در این روایت، جمله «ذاک إلى الإمام» اشاره به این دارد که بحث اعلام اول ماه، مربوط به حاکم است و امام عليه السلام حتی با وجود قطع به خلاف واقع بودن نظر خلیفه، به خاطر عدم مخالفت با وحدت مسلمانان، از او پیروی می‌کند. البته شبهه تقیه‌ای بودن روایت نیز مطرح است؛ ولی همان پاسخی که در گذشته، در مورد «صحیحه عیسی بن ابی منصور» دادیم، در اینجا نیز جاری است.

از نظر سندی، تمامی روات حاضر در سند، افراد ثقه و امامی هستند؛ ولی در انتهای سند، تعبیر «عن رجل» ابهام دارد و باعث ضعف سندی روایت شده است.

- روایت داود بن حصین

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصَيْنِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ فِي زَمَانِ أَبِي الْعَبَّاسِ: إِنِّي دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ شَكََّ النَّاسُ فِي الصَّوْمِ وَهُوَ وَاللَّهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ؛ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَصُمْتُ الْيَوْمَ؟ فَقُلْتُ: لَا؛ وَالْمَائِدَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ. قَالَ: فَادُّنْ



فَكُلْ. قَالَ: فَذَنُوتُ، فَأَكَلْتُ. قَالَ: وَقُلْتُ الصَّوْمَ مَعَكَ وَالْفِطْرَ مَعَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: تَفْطِرُ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ أَفْطِرُ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي. (عاملی، همان، ج ۱۰، ص ۱۳۲)

دلالت این روایت، مانند روایت قبل است؛ ولی از جهت سندی، روات آغازینی که در سند روایت واقع شده‌اند، همه امامی و ثقه هستند؛ غیر از دو نفر آخر که این گونه نیست؛ زیرا «داود بن حصین» واقفی است، البته ثقه می‌باشد؛ ولی مشکل اصلی، نفر آخر روایت است که مشخص نیست چه کسی است و در نتیجه، روایت ضعیف است.

- روایت ابی الجارود

«عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ الْعَبْدِيِّ. قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: صُمْ حِينَ يَصُومُ النَّاسُ وَأَفْطِرْ حِينَ يُفْطِرُ النَّاسُ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْأَهْلَةَ مُوَاقِفَةً.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۶۴)

در این روایت نیز، امام باقر عليه السلام دستور به روزه و افطار مطابق با روزه و افطار مردم می‌دهند و این نشانه حکومتی بودن این مسأله است؛ یعنی با اعلام حاکم، صوم و افطار انجام می‌شده و اختلافی وجود نداشته است؛ ولی از لحاظ سندی، این روایت، معتبر نیست؛ زیرا «علی بن حسن بن فضال» فطحی مذهب، اما ثقه است؛ ولی در مورد پدرش، توثیقی نداریم. «محمد بن سنان» امامی و ثقه است. «ابی الجارود» نیز زیدی مذهب است و سر دسته مذهب «زیدیه» می‌باشد و وثاقت او نیز ثابت نشده است.

- روایت ابی الجارود (ب)

«وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ] عَنْ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام: أَنَا شَكَكْنَا سَنَةَ فِي عَامٍ مِنْ تِلْكَ الْأَعْوَامِ فِي الْأَضْحَى. فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَكَانَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُضْحِي. فَقَالَ: الْفِطْرُ يَوْمُ يُفْطِرُ النَّاسُ وَالْأَضْحَى يَوْمُ يُضْحِي النَّاسُ وَالصَّوْمُ يَوْمُ يَصُومُ النَّاسُ.» (همان، ص ۳۱۷)

در این روایت نیز به وضوح، روزه و افطار مردم، نشانه و علامتی برای روزه گرفتن و افطار قرار داده شده است که شاهی بر حکومتی بودن این مسأله است؛ یعنی امام در مقام بیان این نکته هستند که روزه و افطار و عید، باید یک مسأله عمومی باشد نه اینکه عده‌ای امروز را عید بگیرند و عده دیگری روز بعد.



از لحاظ سندی نیز، همان طور که در بررسی سند روایت قبل گفتیم، «أبي الجارود» زیدی مذهب است و وثاقتش نیز ثابت نشده است. پس روایت از نظر سندی، ضعیف است.

- روایت عبدالله بن سنان

«وَعَنْهُ [سعد بن عبدالله] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ حَمَّادُ بْنُ عِيسَى اسْمَهُ قَالَ: صَامَ عَلِيٌّ عليه السلام بِالْكَوْفَةِ ثَمَانِيَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا شَهْرَ رَمَضَانَ؛ فَرَأَوْا الْهَالَالَ. فَأَمَرَ مُنَادِيًا أَنْ يَنَادِيَ: أَفْضُوا يَوْمًا؛ فَإِنَّ الشَّهْرَ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا.» (طوسی، همان، ج ۴، ص ۱۵۹-۱۵۸)

از این روایت، مشخص می شود که دستور به روزه و افطار، به عهده خود حضرت بوده است که دستور می دهد اعلام عمومی شود. اگر این مسأله، عمومی نبود، نیازی نداشت که حضرت دستور بدهند تا به صورت عمومی اعلام شود؛ چرا که شاید عده ای، آغاز و پایان ماهشان متفاوت بوده، و در نتیجه ماه آنها ۲۹ روز بوده باشد؛ ولی اینکه حضرت دستور می دهند اعلام عمومی شود، نشانگر این است که همه مردم، آغاز و پایان ماهشان هماهنگ بوده است. از لحاظ سندی نیز، روات حاضر در سلسله سند این روایت، همگی امامی و ثقه هستند؛ ولی در انتهای سند، شخصی قرار دارد که حماد بن عیسی نام او را فراموش کرده است و همین، باعث می شود روایت از درجه اعتبار ساقط شود.

البته با توجه به اینکه «عبدالله بن سنان» شخصیت بزرگی است، می توان گفت قطعاً آن شخصی که «عبدالله بن سنان» از او نقل کرده، مورد اعتماد بوده است، و گر نه شخصیتی، مثل «عبدالله بن سنان» از او نقل نمی کرد. اگر به این نکته توجه کنیم، روایت صحیح می شود و باید آن را در ردیف دلایل مسأله آورد؛ ولی اگر این نکته را نپذیریم از این روایت به عنوان مؤید می توان استفاده کرد.

- روایت نبوی

«السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى فِي رِسَالَتِهِ فِي الرَّدِّ عَلَى أَصْحَابِ الْعَدَدِ، عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَصُومُونَ بِصِيَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَيُفْطِرُونَ بِإِفْطَارِهِ. فَلَمَّا أَرَادَ مُفَارَقَتَهُمْ فِي بَعْضِ الْغَزَوَاتِ؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كُنَّا نَصُومُ بِصِيَامِكَ وَنُفْطِرُ بِإِفْطَارِكَ؛ وَهَذَا أَنْتَ ذَاهِبٌ لَوْجْهِكَ. فَمَا نَصْنَعُ؟ قَالَ: صُومُوا لِرُؤُوسِهِ وَأَفْطِرُوا لِرُؤُوسِيهِ. فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوا ثَلَاثِينَ.» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۴۰۶)

در این روایت، به صراحت سخن از مردمی است که هنگام رفتن پیامبر صلى الله عليه وآله به جنگ، سؤال



می‌کردند: ما که روزه و افطارمان با شما بوده است، حالا چه کنیم؟ پس مشخص می‌شود که سیره پیامبر ﷺ بر این بوده که مسأله صوم و افطار با دستور ایشان انجام می‌شده است. البته مرسله بودن روایت، مانع از پذیرش آن به عنوان دلیل است.

- روایت عبدالله بن دینار

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! مَا مِنْ عِيدٍ لِلْمُسْلِمِينَ أَضْحَى وَلَا فِطْرٍ إِلَّا وَهُوَ يُجَدِّدُ لَأَلِّ مُحَمَّدٍ فِيهِ حُزْنًا. قُلْتُ: وَلِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُمْ يَرَوْنَ حَقَّهُمْ فِي يَدِ غَيْرِهِمْ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۷۰)

این روایت، بیانگر این است که عید فطر و قربان باید در اختیار امام معصوم عليه السلام باشد؛ چه از نظر تعیین روز آن و چه از نظر برپایی مراسم عبادی آن. به ضمیمه ادله دیگری که نیابت فقیه جامع الشرایط از امام معصوم را در حکومت بیان می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که اعلان عید و برپایی نماز آن از اختیارات فقیه حاکم است. (اسلامی، همان)

ولی از لحاظ سند، طبق نسخه‌ای که ما روایت را از کافی نقل کردیم که راوی «عبدالله بن دینار» است، روایت، ضعیف است؛ زیرا در مورد «عبدالله بن دینار»، توثیقی وارد نشده است. طبق نقل شیخ صدوق رحمه الله در «من لایحضره الفقیه» نیز همین گونه است و روایت، ضعیف خواهد بود. البته در برخی از نسخ این کتاب، به جای «عبدالله بن دینار»، «عبدالله بن سنان» ذکر شده که در این صورت، روایت موثق خواهد بود؛ زیرا «عبدالله بن سنان» امامی و ثقة است. طبق نقل شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب، به جای «عبدالله بن دینار»، «عبدالله بن ذبیان» آمده که در این صورت نیز با توجه به اینکه «عبدالله بن ذبیان» توثیقی ندارد، روایت، ضعیف خواهد بود.

۳. ادله عدم اعتبار حکم حاکم و نقد آن

تاکنون با طرح ادله مختلف، اعتبار حکم حاکم را ثابت کردیم؛ ولی این مقدار، برای رسیدن به مقصود کافی نیست و برای تکمیل بحث لازم است دلایل قائلان به عدم اعتبار حکم حاکم را نیز مطرح کرده و به نقد و بررسی آن بپردازیم. برخی از فقیهان، حکم حاکم را به عنوان راهی برای اثبات اول ماه نمی‌پذیرند. (بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۳، ص ۲۶۰؛ نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۴۲۰؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۲، ص ۸۹-۸۰)

این گروه از فقها برای اثبات مدّعی خود به دلایلی استناد کرده‌اند که در ادامه به آن می‌پردازیم.



۳-۱. مقتضای اصل

اصل اولیه بر این است که حکم یک شخص بر شخص دیگری نافذ نباشد، مگر آنکه دلیلی بر آن اقامه شود، و در مورد حاکم شرع، چنین دلیلی نداریم. پس حکم حاکم شرع نسبت به بقیه حجّیتی ندارد؛ یا به بیانی دیگر، اصل بر این است که حکم حاکم از طرق اثبات اول ماه نباشد و اگر بخواهد یکی از طرق باشد باید دلیلی برای آن داشته باشیم. (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۴۲۰)

بررسی: همان‌طور که در خود این استدلال نیز بیان شده است، کارایی اصل تا جایی است که دلیلی بر خلافش وجود نداشته باشد و در صورت وجود دلیل، تمسک به اصل، جایی نخواهد داشت. در این مسأله نیز با توجه به ادله‌ای که برای اعتبار حکم حاکم ذکر شد، معلوم می‌شود که دلیل بر نفوذ حکم حاکم داریم. در نتیجه، موضوعی برای تمسک به اصل وجود ندارد.

۳-۲. حصر موجود در برخی روایات

در بعضی از روایات بحث رؤیت هلال، اثبات هلال در طرّقی مثل رؤیت منحصر شده است، و مقتضای حصر این است که طرق دیگر، مثل حکم حاکم، اعتباری نداشته باشد؛ و گرنه با حصر ریال سازگاری ندارد. (همان) روایاتی از قبیل:

الف. «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَلَالَ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، وَلَيْسَ بِالرَّأْيِ وَلَا بِالتَّظَنِّي وَلَكِنْ بِالرُّؤْيَةِ.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۵۶)

ب. «حَمَّادٌ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ: لَا أُجِزُ فِي الْهَلَالِ إِلَّا شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۰۸)

بررسی: در پاسخ از این دلیل باید گفت روایاتی که اثبات اول ماه را منحصر در مورد خاصی دانسته‌اند، حصرشان حقیقی نیست که بخواهند راه ثبوت هلال را منحصر در آن مورد کنند و از هیچ راه دیگری نتوان آن را اثبات کرد؛ بلکه حصر اضافی است و در مقابل اثبات با شک و تردید قرار دارند؛ یعنی روایات می‌گویند اثبات اول ماه باید یقینی باشد و بر اساس حدس و گمان نباشد. شاهد بر اینکه حصر این روایات اضافی است، اینکه اگر حصر حقیقی باشد، باید بگویم اثبات اول ماه از طرق دیگری، مثل شیاع نیز نباید درست باشد، و حال آنکه قطعاً این مورد، نشانه اول ماه می‌باشد.

پس اگر از طریق روایات دیگر به این نتیجه برسیم که حکم حاکم نیز یکی از طرق اثبات اول



ماه می‌باشد، منافاتی با این روایات نخواهد داشت.

۳-۳. روایات ناهی از ظنّ و شک در مسأله هلال

در روایات بحث هلال، روی این نکته تأکید شده است که نباید اثبات هلال به صورت مشکوک باشد؛ بلکه باید به صورت یقینی ثابت شود: «وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الْهَالَ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، وَلَيْسَ بِالرَّأْيِ وَلَا بِالظَّنِّ وَلَكِنْ بِالرُّؤْيَةِ.» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۵۶)

از طرفی قول فقیه، یقین‌آور نیست، و از قول او، بیش از ظنّ چیزی به دست نمی‌آید. در نتیجه نباید معتبر باشد. (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۴۲۰)

بررسی: اینکه روایات، روی یقین تأکید دارند، قابل انکار نیست؛ ولی وقتی از خود روایات چنین استفاده کنیم که شارع، حکم حاکم را نیز به عنوان یکی از طرق اثبات هلال پذیرفته است، در این صورت دیگر تبعیت از قول فقیه، تبعیت از ظنّ و شک نخواهد بود. ضمن اینکه اگر ثابت کنیم که با حکم حاکم، اوّل ماه ثابت می‌شود، اصلاً نیازی به این نیست که قول او یقین‌آور باشد، بلکه همین مقدار که ما علم به خطای او نداشته باشیم، باید از او تبعیت کنیم. به عبارت دیگر، جنبه کاشفیت حکم حاکم در اینجا مورد نظر نیست؛ بلکه حکم او، موضوعیت دارد و در غیر صورت علم به خطا، باید از آن تبعیت کرد.

البته در اینجا امکان دارد این سؤال مطرح شود که وقتی برخی از فقها، مبنای فقیه حاکم را قبول ندارند؛ آیا این، به منزله علم به خطای حاکم نیست؟ مثلاً حاکم بر اساس اعتبار چشم مسلّح، ماه را دیده و حکم به اوّل ماه کرده است. فقیه دیگری که مبنای حاکم را قبول ندارد و رؤیت با چشم عادی را لازم می‌داند، طبیعتاً نظر حاکم را اشتباه می‌داند. آیا این، از مصادیق علم به خطای حاکم نیست؟ چون قبلاً گفته شد تبعیت از حکم حاکم لازم است مگر در صورت علم به خطا.

در پاسخ به این سؤال، باید گفت:

اولاً: حتّی در صورت علم به خطای حاکم نیز باید از حاکم تبعیت کرد؛ و مطلب فوق، بر اساس دیدگاه مشهور بیان شد.

ثانیاً: بحث‌های پیرامون مسأله رؤیت هلال، همه از بحث‌های اجتهادی هستند که مستند به ظنّ فقیه است؛ و هر فقیهی، با تکیه بر استدلال‌هایی نظر ظنّی خود را بیان می‌کند. در



این گونه مسایل، معمولاً یقین به وجود نمی‌آید. اگر قرار بود مسأله این قدر واضح باشد که فقها نسبت به فتوای خود یقین داشته باشند، این مقدار اختلاف، پیرامون آن رخ نمی‌داد. پس مشخص می‌شود که مسأله، ظنی است و حتی فقیهی که مبنای حاکم را قبول ندارد، نهایتاً نظرش این است که به گمان او، عید، روز دیگری است و اگر چه ظن او ظن معتبر است؛ ولی هرگز نمی‌تواند ادعای یقین به باطل بودن نظر حاکم را داشته باشد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گذشت، ادله نقلی ولایت فقیه با اطلاق یا عموم‌شان، شامل بحث رؤیت هلال نیز می‌شوند. اگر هم در سند یا دلالت ادله نقلی ولایت مطلقه فقیه، اشکال شود؛ می‌توان از راه ولایت بر امور حسبیه، حکم حاکم را معتبر دانست.

افزون بر روایاتی که حکم حاکم را به طور مطلق معتبر می‌دانند، روایات زیادی وجود دارد که دلالت بر اعتبار حکم حاکم در خصوص مسأله رؤیت هلال دارند. برخی از این روایات، از جهت سند و دلالت مشکلی ندارند، و به عنوان دلیل، می‌توان از آنها نام برد؛ و برخی دیگر، به خاطر وجود مشکل سندی، در زمره مؤیدات مسأله خواهند بود. علاوه بر ادله پیشین، سیره و لزوم هرج و مرج نیز هر کدام می‌توانند دلیل دیگری برای اعتبار حکم حاکم باشند. همچنین فتوای برخی از پیشینیان و ادعای صاحب جواهر رحمته‌الله مبنی بر امکان تحصیل اجماع، از مؤیدات مسأله است.

از سوی دیگر، اصل عملی، وجود حصر در روایات و نهی روایات از ظن و شک، هیچ‌کدام نمی‌توانند دلیلی برای عدم اعتبار حکم حاکم باشند.



فهرست منابع

۱. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (۱۳۸۵). دعائم الإسلام. تحقیق فیضی، قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۲. اسلامی، رضا (۱۳۸۹). اثبات ابتدای ماه‌های قمری به حکم حاکم شرعی. مجله کاوشی نو در فقه اسلامی، شماره ۶۳.
۳. بحرانی، یوسف (۱۳۶۳). الحدائق الناضرة. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۵. حکیم، محسن (۱۳۷۴). مستمسک العروة الوثقی. قم: دارالتفسیر.
۶. خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسة احیاء آثار الامام الخوئی.
۷. صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳). من لایحضره الفقیه. تحقیق غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷). تهذیب الأحکام. تحقیق خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱). الغیبة. تحقیق تهرانی و ناصح، قم: دار المعارف الإسلامیة.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). کافی. تحقیق غفاری و آخوندی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۱۱. مامقانی، عبدالله (بی‌تا). تنقیح المقال فی علم الرجال. بی‌جا، بی‌نا.
۱۲. موسوی سبزواری، سید عبد‌الأعلى (۱۴۱۳). مهذب الأحکام. قم: بی‌نا.
۱۳. نجفی، محمد حسن (۱۴۲۱). جواهر الکلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۱۴. نراقی، احمد (۱۴۱۵). مستند الشیعة. قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۱۵. نوری، حسین (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.